

نقد و بررسی

سخنان معترضان در مسأله شر

آیه الله جعفر سبحانی



هر دو نوع شر وناهماهنگی وجود دارد که سرانجام با خیر بودن خدا ناسازگار است؛ در این صورت چگونه می توان به هر دو اصل معتقد شد واین شرور را با آن دو اصل هماهنگ دانست؟ یعنی هم معتقد شد که خدا قادر و توانای مطلق است و هم عقیده مند گشت که خدا خیر خواه مخلوق خود می باشد وهرگز برای او بدی نمی خواهد. در حالی که این شرور چشمگیر چه از جانب طبیعت وچه از جانب انسان، بنیان این دو اصل کلامی را متزلزل نمی سازد.

هیوم یکی از اشکالات خود به برهان نظم را به صورت «قضیه ذو حدین» - که در اصطلاح ما به آن «منفصله حقیقه» می گویند - چنین مطرح کرده است: «اگر شر در جهان از روی قصد و اراده خداست پس او خیر مطلق نیست و اگر شر در جهان مخالف با قصد اوست پس او قادر مطلق نیست؛ پس شر یا مطابق قصد و غرض اوست و یا مخالف قصد و غرضش می باشد، بنابراین این یا خدا خیر نیست، یا قادر

در شماره پیش مسأله شرور و بلاها از دیدگاه فلاسفه و متکلمان اسلامی مورد بررسی قرار گرفت و نقطه نظرهای آنان روشن شد، ولی چون تحلیل شر از طرف برخی از متکلمان مسیحی مورد نقد قرار گرفته است؛ اینک در این شماره سخنان آنان را مورد نقد و بررسی قرار می دهیم، واز آن جا که «جان هاسپرز» بی پرواتر از دیگران در این باره سخن گفته است از این جهت بر گفتار او بیشتر تکیه می کنیم.

شروری که در جهان به وقوع می پیوندد، گاهی عامل آن طبیعت است وگاهی انسان. اذعان به هر دو نوع شر در جهان آفرینش در نظر برخی با اعتقاد به خدای قادر و خیر خواه سازگار نمی باشد؛ زیرا از يك طرف معتقدیم خدا قادر مطلق است و به انجام هر کار ممکنى توانایی دارد، از طرف دیگر در جهان طبیعت

مطلق نیست. (۱)

وهوا، مورد حمله واقع شدن توسط حیوانات دیگر، از بین رفته اند به طوری که سراسر طبیعت از خون رنگین تر است.

همه جرمهایی که انسان به خاطر انجام آنها، به دار آویخته می شود یا زندانی می گردد جرم هر روز طبیعت است. کشتن، شنیع ترین جنایتی است که توسط قوانین انسانی تشخیص داده شده است؛ اما برای طبیعت

عمل بسیاری عادی است که هر موجود زنده ای را به آن گرفتار می سازد آن هم در موارد بسیار زیادی بعد از عذابهای طولانی، که نظیر آن را

تنها جنایتکارترین افراد در طول تاریخ عملاً نسبت به هموعان خود اعمال کرده اند. طبیعت انسان را به صلابه می کشد، خُرد می کند، طعمه حیوانات درنده می سازد،

می سوزاند، او را با سنگ له می کند، از گرسنگی انسان را می کشد، از شدت سرما او را منجمد می سازد، با نفس های قوی وزهر آگین خود انسان را زهر آگین می کند و با صدها مرگ شنیع او را هلاک می نماید که حتی بی

رحمانه ترین شکنجه ها و کشتارهای امپراطوری ستمگر، به گرد او نمی رسد.

اگر قربانیان طبیعت همواره موشهای صحرائی یا موجودات دیگری که ما آنها را دوست نداریم باشند، احتمالاً اعتنایی به آن نخواهیم داشت، اما انسانها و حیوانات به طور یکسان قربانی خشم چنین موجوداتی هستند،

از آن جا که شر گاهی در طبیعت رخ می دهد و گاهی به وسیله انسان پدید می آید، بهتر است ما تحلیل مسأله شرور را در دو بخش انجام دهیم. نخست به تحلیل شرور طبیعی می پردازیم:

تبیین شرور طبیعی

ما به خاطر تبیین اشکالات معترضان نخست مثالهایی را که آنان مطرح کرده اند به طور اجمال می آوریم:

۱- تئوری داروین نظم را به طور کلی رد نکرد، بلکه اعتقاد به ناظم خیر را خدشه دار نمود؛ زیرا بنا بر تئوری وی حیات، تنازع بقاء است که در جریان آن بسیاری از انواع منقرض می شوند و هر فردی به ناچار می میرد و این

مردن غالباً از طریق يك عذاب مستقیم که ناشی از گرسنگی، سرما و مرض است صورت می گیرد، یا این که به صورت زنده توسط حیوانات خورده می شوند.

هر روز میلیونها فرد از هر نوعی - قبل از آن که حیات کاملی داشته باشند - می میرند، اما حیات از طریق توالد آنها تداوم دارد که به نوبه خود، آنها هم در رنج و عذاب می میرند. آیا ناظم، همه این رنجها را صرفاً برای حفظ نوع اعمال کرده است، آن هم به بهای جان افراد؟! هزاران نوع به خاطر گرسنگی، تغییر آب

دور می زند:

۱- ناسازگاری موجودات زنده با یکدیگر که جاندار نیرومند، ضعیف را نابود می کند و به گفته شاعر: «در نظام طبیعت ضعیف پامال است».

۲- حوادث طبیعی مانند طوفان و زلزله با حیات انسان ناهماهنگ است.

۳- انسان در برابر حوادث کاملاً مجهز نیست، و اگر جزئی فرسوده شد بدلی ندارد. چه بسا دشمن از درون او را نابود می کند ولی او از آن مطلع نیست.

تحلیلی از این اعتراضها

همان گونه که یاد آور شدیم باید این اعتراض در دو بخش مورد بررسی قرار گیرد: بخشی مربوط به ناسازگارهایی که در جهان طبیعت رخ می دهد، خواه ناسازگاری میان جاننداری با جاندار دیگر باشد یا طبیعت بی جان با جاندار؛ دیگری ناسازگاری اخلاقی انسان با هم نوع خود. اینک ما پیرامون بخش نخست سخن می گوئیم و برای این که بسان معترض از پراکنده گویی پرهیز کنیم سخنان خود را تحت عناوینی قرار می دهیم:

۱- بی ارتباطی اعتراضها به برهان

نظم

معترضان از «هیوم» گرفته تا «جان هاسپرز»

مردم نظم را تنها نمی خواهند، بلکه نظم توأم با خیر را طلب می کنند، نظمی که افعی ها را به بهای جان انسانها و یا حتی سگها، حفظ می کند، آن نظمی نیست که مردم به آن تمسک می جویند؟

۲- تنها يك طوفان محصولات يك فصل را نابود می کند، هجوم ملخها و یا جاری شدن سیل، منطقه ای را به ویرانه تبدیل می کند، امواج دریا چون دزدی غارتگر مایملک اغنیا و فقرا را به کام خود می کشد، و گاهی هم این دزدی با جرح و قتل صاحبان آنها همراه است.

۳- هنگامی که اجزای بدن از کار بیفتد به طریق عادی اجزای دیگری جایگزین آنها نمی شود، حال از شما می پرسیم که اگر سازنده يك ماشین از تأمین اجزای جدید - با وجود نیاز همیشگی به آنها - عاجز باشد، نظرتان در مورد چنین شخصی چیست؟

يك سرطان را در نظر بگیرید که چگونه بی صدا و بی خبر در يك عضو حیاتی عمل می کند، آن چنان که قبل از بروز علائم آشکار، حتی از دید طبيبان و متخصصان هم پنهان می ماند. این مرض مهلك برای هفته ها و ماهها، آن قربانی را دچار عذابهای بی امان می سازد و سرانجام پس از تحمل دردهای شدید، مرگ - برای رهایی از درد - به رویش آغوش باز می کند. (۱)

مجموع اشکالات یاد شده بر سه محور

مجموعه طبیعت از بدو پیدایش تا نقطه فرجامین آن، مطالعه شود چه بسا این حوادث ناگوار جزئی در برابر آن سودهای فراوان بسان گودی پوسته پرتقال است که به خاطر کوچکی ضروری به کروی بودن آن نمی زند.

و به عبارت دیگر: باید جهان طبیعت را از دیده عقل و خرد، نه از دیده عاطفی، بررسی کرد و چه بسا داوریهای تفکیکی و عاطفی عادلانه ترین و اخلاقی ترین کارها را بد تلقی کند، قرآن یاد آور می شود که در اجرای حد بر مجرمان تحت تأثیر عواطف قرار نگیرید، بلکه با دیده وسیع عقل بر مصالح جامعه بنگرید چنان که می فرماید:

﴿وَلَا تَأْخُذْكُمْ بِهِمَا رَأْفَةٌ فِي دِينِ اللَّهِ﴾ (۱)

در اجرای حد تحت تأثیر رقت قلب و مهر قرار نگیرید.

روی این اساس، حوادثی که مایملک انسانهای منطقه ای را نابود می کند، از نظر جزء نگری شر و ناگوار است. ولی در مطالعه مجموعه حوادث طبیعت چه بسا معلول يك رشته خیرهای بی شمار قبلی بوده و یا سرچشمه پدید آمدن خیرهای فراوانی است که زندگی انسانهای بیشماری را تأمین می کند، و این نوع شرّ قلیل در برابر آن خیر کثیر - که تفکیک پذیر نیستند - شرّ محسوب نمی شود.

و دیگران، همگی این اعتراضها را پیرامون برهان نظم مطرح کرده و آن را ناقص برهان نظم می انگارند، در حالی که همه این اعتراضها بر فرض درستی کوچکترین ارتباطی با برهان نظم ندارند؛ زیرا واقعیت برهان نظم این است که نظم هدفدار حاکی از مداخله موجود ذی شعور در آن است و اما این که پدید آورنده نظم، خیر خواه است یا بدخواه، کاری با برهان نظم ندارد، و این که «جان هاسپرزا» می گوید: «مردم نظم را تنها نمی خواهند، بلکه نظم توأم با خیر را طلب می کنند»، کاملاً مغالطه است خواسته مردم نمی توانند به برهان تحمیل شود، در تحلیل برهان باید هماهنگی نتیجه را با مقدمات در نظر گرفت. چنان که در بحث پیشین یاد آور شدیم این نوع خرده گیریها مربوط به صفات آفریدگار است نه اثبات وجود او.

۲- مطالعه مجموعه طبیعت

باید در داوریهای خود در باره خیر و شرّ طبیعت فکر جامع داشته، دور اندیش بود. و به عبارت دیگر: مجموعه پیوسته را باید به یکباره مطالعه کرد، نه این که بخشی از آن را گرفت و در باره آن قضاوت نمود، مثلاً حوادث ناگوار طبیعی مانند سیل و طوفان که مایملک فقیر و غنی را به کام خود می برد، کاملاً نگرشی به جزئی از مجموعه است نه به خود آن و هر انسان که با دیده عاطفی به آن جزء بنگرد، آن را ناقص خیر خواهی آفریدگار می پندارد، اما اگر

نداریم، بحث ما مربوط به این عالم ماده است که در آن توان و شدن آن هم به صورت پیوسته جزو لاینفک اوست و حذف آن ملازم با حذف خود جهان است.

آیا می‌گویید این جهان خلق نشود؟ این سخن دیگری است و در صورتی مقرون به صحت است که شرور آن غالب بر خیرات آن باشد، نه بر عکس و هیچ انسان عاقلی نمی‌تواند از دو شقّ قضیه، شقّ نخست را انتخاب کند.

در جهان طبیعت پرنده، خزنده، گزنده، درنده و غیره وجود دارد، بالأخره معترض یا خواهان آفریدن این موجودات هست یا نیست، اگر شقّ دوم را انتخاب کند این بر می‌گردد به انسان محوری در داورها و قضاوتها، که چون وجود این موجودات مزاحم انسان است پس نباید باشند. این همان است که ما آن را «جزء نگری» و «تنگ نظری» می‌نامیم، و اگر می‌گویید باشد اما فعالیت از قبیل گزندگی و درندگی نداشته باشد، بازگشت این درخواست به این است که این بخش از موجودات در جهان نباشد، چون فرض وجود آنها با نبودن این ویژگی، فرض تفکیک ملزوم از لازم است.

در این جا به سخنی از «هاسپرز» اشاره می‌کنیم که سستی آن از گفتار ما کاملاً روشن است. او می‌گوید:

«خدا می‌تواند بهبودی را بدون این که

۳- طبیعت و تراحم

جهان طبیعت آمیخته با استعداد و حرکت و بودنها و شدنها است و فرض جهان ماده، بدون این ویژگی‌ها، فرض محالی است. خواستنیِ تحقیقِ چنین جهانی، ولی جدا از ویژگیهای مزبور بسان خواستنِ مثالی است که فاقد سه زاویه باشد. خواستنِ جهانی که در آن مرض و بیماری، مرگ و میر، تنازع و جدال، خصومت و دشمنی در میان آفریده‌های آن نباشد در حقیقت خواستنِ شیرینی است که فاقد خوی درندگی، پنجه افکنی و حمله وری باشد.

فرض جهانی که در آن هیچ گونه تنازع و تراحمی راه نداشته باشد، فرض جهان مجرد از ماده است و قهراً آفریدن آن جهان ما را بی‌نیاز از جهان ماده نخواهد کرد. پایه اشکالات این است که: چرا خدا جهان ماده را به شکل جهان مجرد نیافرید که ابداً در آن جدال، نزاع، حرکت و تکامل نباشد و همه کمالات وجود دفعه و یکجا تحقق یافته باشد؟ در چنین فرضی نه جهان ماده‌ای خواهد بود و نه تفکرات «جان هاسپرسی» که خصوصیات آن را نقد کند و ایراد بگیرد.

به عبارت دیگر: چرا خدا این جهان را به صورت عالم مجردات نیافرید که در آن هیچ برخورد و تضادی وجود نداشته، سرتاسر آن آسایش باشد. باید در پاسخ گفت: خواسته شما جهان دیگری است و خدا آن را در مرتبه خود آفریده است و ما فعلاً در باره آن بحثی

که از هر شری تهی باشد، در پاسخ چنین می گوید: «اگر جهان ماده دور از هر نوع شر و ناگواری باشد در این صورت این عالم مفروض، غیر عالم ماده خواهد بود، بلکه به عالم تجرّد باز خواهد گشت و ما از آن فارغ شدیم (بحث ما در عالم طبیعت است).

آفرینش جهان طبیعت به گونه ای است که در اثر تصادمها و تزاخمها، پیوسته خیره های بسیار با شرور اندکی همراه است. هرگاه جهان از این شرور اندک پیراسته باشد، نتیجه آن این است که جهانی غیر از این جهان باشد، یعنی آتش را آتش فرض نکرده و آب را آب ندانیم؛ نیافریدن چنین جهان متضمن خیر کثیر است همراه با شرّ قلیل در شأن آفریدگار بخشاینده نیست».^(۲)

علامه طباطبائی در پاسخ این اعتراض چنین گفته است:

«معنی این سخن به حسب تحلیل این است که چرا خدای ماده و طبیعت، ماده و طبیعت را «لاماده» و «لاطبیعت» قرار نداد، زیرا قیاس و امکان نامبرده (نسبی بودن شرور و ممکن بودن هستی) لازمه معنی ماده است، و اگر موجودی امکان داشتن و نداشتن کمال را نداشته باشد مادی نخواهد بود.

اگر این جهان این خاصه را نداشت که هر

مریض درد شدیدی را تحمل کند به او باز گرداند، پس چرا این کار را انجام نداده است؟ اگر به ما پاسخ دهند که این کار نیازمند يك معجزه است و اگر چنین معجزاتی دائماً انجام بگیرد نظام طبیعت آشفته خواهد شد؛ مانیز پاسخ می دهیم که: قوانین طبیعت می توانست به گونه ای باشد که در هر مورد نیازی به معجزه نباشد، بالأخره چه کسی خالق قوانین طبیعت است؟ چرا خدا نظام علی را چنان ایجاد کرده که لازم باشد که مخلوقات با رنج و عذاب بمیرند؟^(۱)

با بیان پیشین، سستی این اعتراض روشن شده است، اگر خدا جهان را طوری می آفرید که همه کارهای آن بر وفق معجزه صورت بگیرد در این صورت دیگر این جهان، جهان طبیعت نبود، مثلاً آتش را به گونه ای می آفرید که هیزم را بسوزاند ولی انسان را نسوزاند و یا مثلاً رگ انسان یا موجود زنده، قطع بشود ولی احساس درد نکند و چون معجزه نخواهد بود که منحصر به موردی باشد، طبعاً انسان به موجود جامد تبدیل خواهد شد. یعنی لازمه چنین فرضی عدم وجود انسان و یا موجود زنده است.

حکمای اسلامی با بیان موجز به آن چه که ما به صورت گسترده بیان نمودیم اشاره کرده اند. شیخ الرئیس، پس از طرح این اشکال که چرا خدا ماده را به گونه ای نیافرید

۱- جان هاسپرز، فلسفه دین، ص ۱۱۱.

۲- ابن سینا، شرح اشارات، ج ۳، ص ۳۲۸.

وانحصار طلبی های انسان نسبت به مواهب طبیعی است و اگر بشر همان طوری که خدا مواهب را تقسیم کرده درآمدهای زندگی را به صورت عادلانه تقسیم می کرد، زندگی بشر صورتی زیباتر از آنچه هست می یافت.

۵- دنیا گذرگاهی بیش نیست

جهان از نظر الهی گذرگاهی بیش نیست و بشر با دست آوردهای خود در این جهان راهی جهان برتر و زندگی ابدی می شود شرایط زندگی در هر دو جهان یکسان نیست و زندگی در جهان دوم به مراتب بهتر از زندگی در این جهان است. از این بیان می توان به دو نوع اعتراض که در مورد شرور است پاسخ گفت.

۱- وجود مرگ و محدودیت زندگی در این جهان نوعی کاستی است، در حالی که خدای خیرخواه می توانست برای بشر زندگی دایم و ابدی فراهم سازد.

۲- زندگی بشر در این جهان به شرایط بسیاری وابسته است که حتی تغییر نسبتاً کمی در محیط یا اختلال در ارکانیسم موجود زنده، باعث مرگ می شود، مثلاً موجودات زنده فقط در حوزه محدودی از آب و هوا می توانند تأمین رطوبت و غذا کنند، اگر طبیعت منظم است، این نظم، ناشی از مهربانی و کرامت ناظم نیست. (۲)

يك از اجزای آن قابل تبدیل به دیگری است و با اجتماع شرایط منافع وجودی، خود را می یابد و بی آن، تهی دست و بدبخت می ماند، اساساً جهان ماده نبود. (۱)

۴- سهم انسان در ناگواریها

سهم انسان را در ناگواریهای زندگی نباید نادیده گرفت و دور از انصاف است که همه را به حساب جهان ماورای طبیعت گذاشت. درست است که جهان ماده، آمیخته با حوادث ناگواری چون طوفان، سیل و زلزله است، اما انسان علاقمند به همنوع، می تواند با پدید آوردن «سیل بندها» نه تنها از زیان سیل مصون بماند بلکه می تواند از آن به سود خویش بهره بگیرد، هزاران هکتار مزرعه و باغ را با آن مشروب سازد و برای گردش کارخانه ها و تأمین روشنایی از آن برق بگیرد.

کشور ژاپن از کشورهای زلزله خیز جهان است، در حالی که تلفات و ضایعات زلزله در آنجا بسیار ناچیز است؛ زیرا آنان با ساختن خانه های ضد زلزله توانسته اند از ضررهای آن به صورت چشمگیر بکاهند.

بنابراین باید بخشی از ضررها را ناشی از تسامح انسان در صیانت خویش و همنوعان دانست و حتی قسمتی از ضررهای دیگر که دامنگیر بشر می شود معلول خود خواهی ها

۱- علامه طباطبائی، اصول فلسفه، ج ۵، ص ۱۷۳.

۲- جان هاسپرز، فلسفه دین، ص ۱۰۳.

طبیعت زندگی دنیوی است، اگر بناست انسان در این جهان زندگی کند راه طبیعی آن همین است و در غیر این صورت یا باید معجزه آسا زندگی کند که طبعاً به موارد محدودی اختصاص پیدا می کند یا اصلاً انسان در جهان نباشد.

معارض می گوید: «چرا انسان عضو جایگزین ندارد، که هرگاه عضوی از کار افتاد از جایگزین آن بهره بگیرد، اگر سازنده یک ماشین از تأمین اجزای جدید عاجز باشد نظرتان در مورد چنین شخصی چیست؟»^(۲)

در پاسخ یاد آور می شویم که دستگاه آفرینش انسان را با اعضای مجهز کرده است که برای زندگی او در این جهان کافی است ولی مشروط به این که در بهره گیری روش صحیح را به کار گیرد، حتی از نظر پزشکان دندانهای انسان در صورت مراقبت از کودکی می تواند تا پایان عمر برای او کافی باشد.

این نوع اعتراض، حاکی از یک نوع «استمرار طلبی» برای زندگی در این جهان است که پیوسته با اجزای اعضای جایگزین به زندگی خود ادامه دهد، قلب و مغز کار کرده و فرسوده را رها کند و از نمونه جدید آن بهره بگیرد.

خلاصه: بسیاری از درخواستهای معترضان نسبت به آفرینش از روح ابدی خواهی

در باره اعتراض نخست یاد آور می شویم که اساس آن را هدف بودن زندگی دنیا تشکیل می دهد و قهراً مرگ در این صورت شر و کاستی خواهد بود، ولی اگر مرگ به صورت ترك خانه ای و انتقال به منزلگاه برتر باشد در این صورت نعمت و کرامت خواهد بود. و غالباً معترضان چون متأثر از روح سادبگیری و دنیاگرایی هستند ناخود آگاه این نوع حادثه های ناگوار را بر خلاف لطف آفریدگار تلقی می کنند.

صدر المتألهین می گوید: هرکس در باره مرگ که توده مردم آن را نوعی شر تلقی می کنند دقت بیشتری کند می داند که آن حامل خیر بسیار است که با شر اندک که ملازم با آن است قابل مقایسه نیست، چون:

اولاً: اگر مرگ نباشد جهان گنجایش این همه انسانها را ندارد و طبعاً زندگی بشر با مشکلات روبه رو می شود.

ثانیاً: مرگ، انسان را از این زندگی محدود به زندگی وسیعتر که پوشیده از رحمت خداست منتقل می سازد.^(۱)

و در مورد اعتراض دوم که زندگی انسان محدود به شرایط خاصی است که کوچکترین دگرگونی در آن مایه نابودی حیات می شود، یادآور می شویم که این محدودیت چیزی تحمیل شده بر انسان نیست، بلکه مقتضای

۱- صدر المتألهین، اسفار، ج ۷، ص ۷۷.

۲- جان هاسپرز، فلسفه دین، ص ۱۰۷.

گفت: نتیجه شرارت انسان است، طرفداران نظم در جهان می گویند شر در جهان به سبب شرارت انسان حاصل می شود و شرارت انسان هم ناشی از آزادی و اختیار اوست، و معنی اختیار آن است که انسان بتواند هم خیر و هم شر انجام دهد، حتی موجود قادر مطلق هم نمی تواند انسان را مختار بیافریند ولی آزاد نباشد که شر را انجام دهد، پس شر نتیجه اجتناب ناپذیر اختیار انسان است.

هنگامی که شما می پذیرید که انسان مختار است باید تمامی نتایج آن را هم بپذیرید، آیا انسان مختار است که مخوف ترین ترسها را برای انسانهای دیگر ایجاد کند؟ اگر چنین است آیا آزادی انسان چنین ارزشهایی را دارد؟! آیا امکان ندارد که این آزادی به بهای کمتری در اختیار انسان قرار گیرد؟

اگر بگویید خیر، اگر انسان آزاد است باید آزاد مطلق باشد.

در پاسخ یاد آور می شویم: انسان هیچ گاه آزادی مطلق ندارد، او نمی تواند مثل پرنده پرواز کند، یا سنگ و چوب بخورد، بنابراین چه مانعی دارد که در آفرینش، اصل آزادی او محفوظ باشد اما محدود. مثلاً، انسان ممکن است دارای پوشش حفاظتی باشد آن چنان که از حمله انسانهای دیگر مصون بماند و کشتن او غیر ممکن باشد. و من به شما می گویم که اگر

در این جهان سرچشمه می گیرد، در حالی که این جهان گذرگاهی بیش نیست، خداوند خطاب به آخرین پیامبر خود یسایاد آور می شود: ﴿وَمَا جَعَلْنَا لِبَشَرٍ مِنْ قَبْلِكَ الْخُلْدَ أَفَإِنْ مِتَّ فَهُمْ الْخَالِدُونَ﴾^(۱).

برای هیچ انسانی پیش از تو زندگی جاودانه (در این جهان) قرار ندادیم، آیا اگر تو بمیری آنان (مخلد) در این جهان خواهند بود؟!

بخش دوم:

تبیین شرور اخلاقی

قسمتی از شرور ناشی از کارهای نابجای انسانهاست، انسانی دیگر را می کشد و یا به آنان ستم روا نموده، زندگی را بر آنان دشوار و تلخ می سازد، مسلماً پیدایش چنین شرور ناشی از قدرت انسان و آزادی اوست و اگر انسان به گونه دیگر آفریده شده بود که فقط می توانست کار خیر انجام دهد و شری از او سر نزند، این بخش از شرور از جهان مرتفع می شد.

جان هاسپرز می گوید: شرور اخلاقی آنهایی هستند که توسط انسان بر انسانهای دیگر وارد می شود، نظیر عذابهای روحی و جسمی، دزدی و کشتن و جنگ، و این شرور اخلاقی تنها آن گونه شروری هستند که می توان

خدا نتواند سیستمی بدون شر که در آن انسان آزاد باشد تدبیر کند، قادر مطلق نیست. آن گاه می افزاید: من قبول ندارم که خدا منطقی‌انمی تواند محال را انجام دهد، اما چرا برای خدا محال است که انسان را آزاد خلق کند ولی با این حال آزاد نباشد که انسانهای دیگر را بکشد؟

ممکن است گفته شود: اگر در انسان امکان ضرر زدن به شخص دیگر نباشد، دیگر انسان نخواهد بود، بلکه يك ماشين خود کار خواهد بود.

ولی پاسخ آن این است که این قیمتی که برای ایجاد انسان پرداخته می شود خیلی گران است و این نتیجه شایسته آن نیست، اما يك بار دیگر اضافه می کنیم که انسان می تواند به روشهای بیشماری آزاد باشد، بدون این که شرووری را که اکنون وجود دارند مرتکب شود. اگر خدا جهان را تا حدی متفاوت با این جهان ساخته بود انسان می توانست در به کار گیری انتخاب خود در راههای پر ثمر وفعال تر آزاد باشد البته بدون نتایج تأسف آمیزی که چنین انتخابهایی ممکن است اکنون داشته باشد.

سرانجام به طور قاطعانه می گوید: اگر من به شما بگویم خدا مرا آزاد ساخته است پس من اکنون می خواهم تو را بکشم، و این کار بخشی از موهبت الهی آزادی من است، من عقیده دارم که شما عمیقاً به واسطه استدلال

من متأثر نخواهید شد^(۱).

باز برای پرهیز از پراکنده گویی که غالباً ویژه کتابهای کلامی و فلسفی غربی است، نقطه نظرهای خود را تحت عنوانين كوچك یاد آور می شويم:

۱- آزادی فقط در گزینش خیر، آزادی نیست

در جهان، موجودات به دو قسم تقسیم می شوند: ۱- مختار؛ ۲- مجبور؛ روش کار در قسم دوم در اختیار آنها نیست بلکه از نظر طبیعی به يك سو متوجه می شوند سنگ فرود می آید و دود بالا می رود، و درخت در شرایطی سبز می شود و حیوان نیز می زاید، و انتخاب راه در دست آنها نیست. درحالی که قسم نخست از موجودات حق انتخاب و گزینش دارند، یعنی هنگامی که به سر دو راهی قرار می گیرند، با میل و رغبت یکی را برگزیده دیگری را رها می کنند، مسلماً این نوع گزینش کمالی است در موجود و آفریدن آن نیز کمال است. و هرگز معقول نیست که از توانای مطلق انتظار رود که دست به آفرینش این قسم نزند.

ولی سخن در این جاست که آیا تبعیض در آزادی ممکن است و می توان نام آن را آزادی نهاد؛ مثلاً در گزینش اصناف کارهای خیر مختار باشد و یا در دستگیری از تهي دستان از دادن پول، لباس، غذا و کمک های دیگر آزاد

داعی ایجاد نمی شود و نتیجه آن نفی آزادی در انسان است و به يك معنا سلب قدرت از انسان مهاجم است.

مقایسه این نوع سلب آزادی با دیگر محدودیتهای تکوینی صحیح نیست؛ زیرا نداشتن قدرت بر پرواز کردن یا خوردن سنگ و آهن، سلب آزادی نیست بلکه ساختار طبیعی انسان است، در حالی که سلب قدرت از انسان در انتخاب کارهای بد کاملاً بر خلاف مقتضای آفرینش اوست.

این که می گوید: «من به شما می گویم اگر خدا نتواند سیستمی بدون شر که در آن انسان آزاد باشد تدبیر کند، قادر مطلق نیست» يك نوع تناقض گویی است؛ زیرا موضوع سخن در زندگی انسانها در این جهان به صورت طبیعی است ولی در این محدوده می خواهیم هر انسانی واجد سیستم غیر طبیعی باشد.

۲- بهره گیری از آزادی، کاملاً

مشروط است

در این جا باید توجه نمود که آزادی تکوینی ارتباطی به آزادی اخلاقی ندارد، درست است که انسان از نظر آفرینش آزاد است ولی از نظر اخلاقی محدود می باشد، فطرت سالم و عقل و خرد وی و دعوتهای اخلاقی پیامبران الهی و قضاوتهای دیگران، پیوسته او را دعوت می کند که آزادی تکوینی خود را در راه خیر به کار گیرد، تفسیر آزادی انسان به این که خدا مرا

باشد که یکی را برگزیند، ولی در انتخاب میان خدمت و خیانت، راستگویی و دروغگویی و بالأخره کارهای نیک و بد، مختار نبوده، ملزم باشد که فقط جانب خیر را بگیرد؟! يك چنین تصویری از اختیار در حقیقت انکار آن است. واقعیت اختیار آن است که انسان میان دو طرف و بر سر دو راهی مختار باشد؛ نه فقط در گزینش اصناف يك طرف (خوبها).

بنابراین، انسانی که فقط کار خیر بتواند انجام دهد و در انجام کار شر ناموفق باشد، چنین انسانی آزاد نیست.

از این بیان روشن می شود پیشنهادی که برای ساختار انسان از جانب معترض مطرح است و آن این که انسان آزاد به هنگام قصد شر موفق به انجام آن نگردد چون ممکن است انسان دارای يك نوع سیستم دفاعی باشد که قصد شر در آن مؤثر نگردد، کاملاً غیر منطقی است؛ زیرا نتیجه این پیشنهاد یکی از دو مطلب زیر است:

۱- یا زندگی انسان، زندگی معجزه آسا باشد و این خود نفی جهان طبیعت است؛ زیرا حقیقت اعجاز خرق قوانین طبیعی است که در موارد محدود انجام می گیرد، نه در همه موارد، گردش عالم به صورت اعجاز به طور مطلق نفی عالم طبیعت است.

۲- یا در انسان مهاجم چنین اراده ای رخ ندهد؛ زیرا وقتی بدانند که تیر او به سنگ اصابت می کند نه به انسان، هرگز در او چنین

۳- در داوری کیفیت مطرح است

نه کمیت

در این داوری ها غالباً کمیت مطرح است و کیفیت در نظر گرفته نشده است. فرض کنیم در پرتو این آزادی ستمکاران گروه زیادی را به قتل رسانده و از بین می‌برند، اما در این میان، انسانهای والایی در پرتو آزادی به عالی‌ترین درجات کمال می‌رسند، چرا مقیاس در داوری، کمیت باشد که از آزادی ضربه می‌پذیرند، چرا کیفیت نباشد که گروهی در پرتو آن به عالی‌ترین کمالات نایل می‌شوند.

تا این جا تحلیل ما از شرور در برابر اعتراضات مخالفان به پایان رسید ولی یاد آور می‌شویم برخی از متکلمان مسیحی در این مورد دفاع منطقی از شرور دارند که نقل و بررسی آن به شماره آینده واگذار می‌شود و بخشی از این دفاع به «جان هیک» متکلم مسیحی بر می‌گردد که در کتاب فلسفه دین، ص ۱۰۱ تا ۱۰۳ آورده است. ما در بحث آینده به دفاعهای منطقی آنان اشاره کرده به تحلیل انتقادهایی که از طرف برخی مانند: «جان هاسپرز» انجام گرفته است، خواهیم پرداخت.

آزاد ساخته است تا تو را بکشم، تعییری نادرست است، چنان که معترض می‌گوید: «اگر من به شما بگویم خدا مرا آزاد ساخته است پس من اکنون می‌خواهم تو را بکشم و این کار بخشی از موهبت الهی آزادی من است».

این سخن وی که می‌گوید: «می‌خواهد به دفاع الهیون اشاره کند»، صحیح نیست، چون درست نقل نمی‌کند؛ زیرا هیچ انسان الهی این منطقی را نمی‌گوید، خدا انسان را آزاد آفریده، پس او (اخلاقاً) می‌تواند دیگری را بکشد. در این جمله قدرت، آزادی تکوینی و آزادی اخلاقی مخلوط شده است، او می‌تواند تکویناً بکشد غیر از این است که به او آزادی داده نشده که دیگری را بکشد.

شرور اخلاقی از بهره‌گیری نادرست از موهبت آزادی حاصل می‌شود و این نتایج بد سبب نمی‌شود که اصل آزادی از انسان برگرفته شود، مانند این که چون با چاقوی تیز در انسانی مجروح می‌شود، پس چاقوی تیز در جهان نباشد، یا تیزی چاقو برای آن حسن نیست.